

## در ستایش بدنی که می‌رقصد

سیلویا فدریچی



ترجمه‌ی ژینا مدرس گرجی



**یادداشت مترجم:** آیا بدن صرفاً یک برساخت گفتمانی و اجتماعی است و دستخوش تکنیک‌های مختلف انضباطی و کنترلی، یا می‌توان در بدن امکانی برای مقاومت، تن زدن از این تکنیک‌ها و ایجاد تغییر و دگرگونی هم دید؟ سیلویا فدریچی در این جستار بسیار مختصر با مروری تاریخی بر تکنیک‌های مختلف انضباطی و کنترلی در رژیم‌های کار گوناگون، و به‌ویژه سرمایه‌داری، سعی دارد بر ظرفیت‌ها و قدرت‌های بدن برای سرپیچی تأکید بگذارد. او نشان می‌دهد که وسواس فراگیر در خصوص بدن و سلامتی چه اندازه همدست تکنیک‌های انضباطی و کنترلی است و صنعت ترس از بدن و واگذاری آن به دست کنترل دائمی و چک کردن بی‌وقفه‌ی بدن تا چه حد بخشی از رویکرد کنترلی علیه بدن است. چشم‌اندازی که از قدرت‌های بدن می‌ترسد، سعی دارد ما را به ژن‌هایی خودخواه، منفرد و دشمن همبستگی فروبکاهد و در نهایت بدن را به خدمت ثبات، ایستایی و تثبیت در مرزهای سیستم‌های موجود درآورد. اما بدن همواره منبع مقاومت نیز بوده است. بدن همواره از ثبات گریخته، مرزها را زیر پا گذاشته و به سمت حرکت و کوچ‌گردی میل کرده است. و رقص دقیقاً یکی از بیان‌های این مقاومت و قدرت همزمان است: بدنی که می‌رقصد، با طبیعت، جهان، خود و دیگری ارتباط می‌گیرد و سعی در دگرگون‌سازی روال متعارف آنها دارد. «در ستایش بدنی که می‌رقصد» برای ما از این حیث خواندنی و واجد اهمیت است که نشان می‌دهد چگونه آنچه در نوزد امسال در جامعه‌ی ما، به‌ویژه در کوردستان، شاهد تجلی و گسترش آن در قالب رقص‌های گسترده و جمعی بودیم، نه پاسداشت سنتی قدیمی، بلکه یک اقدام جمعی بدیع برای تصاحب مجدد این میدان مقاومت و قدرت، تأکید بر نیروی همبستگی، و توانایی آن در ایجاد تغییر و دگرگونی است.

\*\*\*

تاریخ بدن همان تاریخ انسان‌هاست، زیرا هیچ عمل فرهنگی‌ای وجود ندارد که ابتدا بر بدن اعمال نشود. حتی اگر خودمان را به صحبت کردن از تاریخ بدن در سرمایه‌داری محدود کنیم با وظیفه‌ای شاق و طاقت‌فرسا روبرویم، تکنیک‌های به کار بسته‌شده برای نظم بخشیدن به بدن به‌غایت گسترده است و بسته به تغییرات

در ستایش بدنی که می‌رقصد

ایجادشده در رژیم‌های مختلف کاری که بدن‌هایمان را به انقیاد درمی‌آورد، دائماً تغییر می‌کند.

تاریخ بدن را می‌توان با تشریح اشکال مختلف سرکوبی که سرمایه‌داری علیه بدن به کار بسته بازسازی کرد. با این حال تصمیم گرفته‌ام به عوض، از بدن به مثابه میدان مقاومت بنویسم. یعنی از بدن و قدرت‌های آن سخن بگویم: قدرت عمل، تبدیل خود و بدن به حدی بر استثمار.

به زعم من، در اصرار ما بر بدن به‌عنوان برساختی اجتماعی و عملکردی چیزی از دست می‌رود. تلقی بدن همچون یک تولید اجتماعی (گفتمانی) این واقعیت را پنهان کرده که بدن ما مخزنی از قدرت‌ها، ظرفیت‌ها و مقاومت‌هایی است که در یک فرایند طولانی تکامل همزمان با محیط طبیعی ما و همچنین کردارهای بین‌نسلی‌ای ایجاد شده که آن را به حدی طبیعی بر استثمار تبدیل کرده است.

مراد من از بدن به منزله‌ی یک «حد طبیعی» ساختار نیازها و امیالی است که در ما نه‌تنها به موجب تصمیمات آگاهانه یا اعمال جمعی‌مان، بلکه به سبب میلیون‌ها سال تکامل مادی به وجود آمده: نیاز به خورشید، به آسمان آبی و رنگ سبز درختان، به بوی جنگل و اقیانوس، نیاز به لمس کردن، بوییدن، خوابیدن، عشق‌ورزیدن. این ساختار انباشته‌شده‌ی نیازها و امیال، که برای هزاران سال شرط بازتولید اجتماعی ما بوده، بر استثمار ما حدودی اعمال کرده که سرمایه‌داری بی‌وقفه برای غلبه بر آن کوشیده است.

سرمایه‌داری نخستین سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار انسانی نبود، اما بیش از هر سیستم دیگری در تاریخ سعی در ایجاد جهان اقتصادی‌ای داشته که در آن کار اساسی‌ترین اصل انباشت است. بدین ترتیب این نخستین باری بود که اعمال انضباط و مکانیزه‌کردن بدن به شالوده‌ی کلیدی انباشت ثروت تبدیل شد. در واقع یکی از وظایف اجتماعی اصلی سرمایه‌داری از آغاز تا به امروز تبدیل انرژی‌ها و قدرت‌های جسمانی ما به نیروی کار بوده است.

من در کتاب *کالیبان و ساحره* (۲۰۰۴)<sup>۱</sup>، به استراتژی‌هایی پرداخته‌ام که سرمایه‌داری برای انجام این وظیفه و شکل‌دهی مجدد به طبیعت انسان به کار گرفته،

درست به همان شیوه‌ای که تلاش کرده است زمین را به منظور تولید محصولات بیشتر تغییر شکل دهد و حیوانات را به کارخانه‌هایی زنده تبدیل کند. در آن جا من از نبرد تاریخی‌ای که سرمایه‌داری علیه بدن و علیه مادیت ما به راه انداخته است، و از سازمان‌ها و نهادهای فراوانی سخن گفتم که به این منظور ایجاد کرده است: قانون، شلاق، تنظیم تمایلات جنسی و همچنین کردارهای اجتماعی بی‌شماری که ارتباط ما با فضا، طبیعت و یکدیگر را از نو تعریف و تعیین کرده است.

سرمایه‌داری از دل جداسازی مردم از زمین زاده شد، و نخستین وظیفه‌اش این بود که کار را از فصول مستقل سازد و روز کاری را فراتر از محدودیت‌های تحمل ما طولانی کند. معمولاً ما همیشه بر جنبه‌ی اقتصادی این فرایند، یعنی بر وابستگی اقتصادی‌ای که سرمایه‌داری به روابط پولی ایجاد کرده است و نقش آن در تشکیل پرولتاریای مزدی، تأکید می‌کنیم. اما چیزی که همیشه از آن غافل مانده‌ایم این نکته است که جدایی از زمین و طبیعت چه معنایی برای بدن ما داشته: بدنی که فقیر شده و از قدرت‌هایی که مردمان پیشاسرمایه‌داری بدان می‌بخشیدند تهی شده است.

به تعبیر مارکس، طبیعت «بدن غیرارگانیک» ماست، و زمانی بود که می‌توانستیم بادها، ابرها و تغییرات جریان رودخانه‌ها و دریاها را قرائت و تعبیر کنیم. مردم در جوامع پیشاسرمایه‌داری تصور می‌کردند که از قدرت پرواز، تجربه‌های خروج از بدن، برقراری ارتباط و صحبت کردن با حیوانات، دریافت قدرت‌های آنها و حتی تغییر چهره برخوردارند. آنها همچنین تصور می‌کردند که می‌توانند در بیش از یک جا باشند، مثلاً از قبر برگردند تا از دشمنانشان انتقام بگیرند.

نباید تصور کرد که همه‌ی این قدرت‌ها خیالی بوده‌اند. تماس روزانه با طبیعت منشأ بخش زیادی از دانشی بود که در انقلاب غذایی‌ای بازتاب یافت که به‌ویژه در قاره‌ی آمریکا قبل از استعمار یا طی انقلاب در فنون قایقرانی رخ داد. به عنوان مثال اکنون می‌دانیم که مردمان پلی‌نزی<sup>۱</sup> شب‌ها صرفاً از بدن خود به عنوان قطب‌نما جهت سفر در دریاهای آزاد استفاده می‌کردند، زیرا به اتکای ارتعاشات امواج می‌توانستند راه‌های مختلفی را برای هدایت قایق‌های خود به سمت ساحل تشخیص دهند.

در ستایش بدنی که می‌رقصد

تثبیت در فضا و زمان یکی از ابتدایی‌ترین و ماندگارترین تکنیک‌هایی بوده که سرمایه‌داری برای تسخیر بدن از آن استفاده کرده است. به مواردی در طول تاریخ بنگرید که خانه‌به‌دوش‌ها، مهاجران و دوره‌گردها دستخوش حمله قرار گرفته‌اند. هر زمان که تحرک در خدمت کار رخ ندهد یک تهدید محسوب می‌شود، زیرا موجب انتشار دانش، تجربیات، و مبارزات می‌شود. در گذشته ابزارهای مهار عبارت بودند از شلاق، زنجیر، بند، مثله کردن و به بردگی کشیدن. اما امروزه، علاوه بر شلاق و بازداشتگاه‌ها، ما با نظارت رایانه‌ای و تهدید متناوب اپیدمی‌هایی همانند آنفولانزای مرغی [او ویروس کرونا] همچون ابزاری برای کنترل کوچ‌گردی روبرویم.

مکانیزه کردن – یعنی تبدیل بدن، اعم زن و مرد، به ماشین – یکی از بی‌رحمانه‌ترین اقدامات سرمایه‌داری بوده است. حتی حیوانات نیز به ماشین تبدیل می‌شوند، به نحوی که خروس‌ها بتوانند جوجه‌هایشان را دو برابر کنند و مرغ‌ها بتوانند بی‌وقفه تخم بگذارند. و این در همان حالی است که حیوانات عقیم طعمه‌ی چرخ گوشت می‌شوند و گوساله‌ها پیش از آن که بتوانند روی پاهایشان بایستند راهی کشتارگاه می‌شوند. نمی‌توان در اینجا همه‌ی راه‌های مکانیزه کردن بدن را ذکر کرد. کافی است بگوییم که تکنیک‌های به بند کشیدن و سلطه بسته به رژیم مسلط کار و ماشین‌هایی که الگوی بدن بوده‌اند تغییر کرده است.

لذا می‌دانیم که در قرون شانزدهم و هفدهم (دوران مانوفاکتور) بدن مطابق الگوی ماشین‌های ساده‌ای همچون پمپ و اهرم، تصور و به نظم کشیده می‌شد. این همان رژیمی بود که در تیلوریسم، یعنی شیوه‌ی مطالعه حرکت و زمان، که در آن هر حرکتی محاسبه می‌شد و تمام انرژی‌ها به سمت انجام وظیفه هدایت می‌گردید به اوج خود رسید. مقاومت در اینجا نوعی اینرسی دانسته می‌شد و بدن همچون یک حیوان بی‌عقل، هیولایی مقاوم در برابر فرمان، ترسیم می‌گردید.

به عوض در قرن نوزدهم با برداشتی از بدن و تکنیک‌های انضباطی سروکار داریم که براساس موتور بخار طراحی شده است، الگویی که بارآوری آن برحسب ورودی و خروجی محاسبه می‌گردد و در آن کارایی به اصطلاحی کلیدی تبدیل می‌شود. تحت این رژیم، به انضباط کشیدن بدن از طریق محدودیت‌های غذایی و محاسبه کالری

مورد نیاز بدن کارگر انجام می‌شد. نقطه‌ی اوج در این زمینه جدول نازی‌ها بود که مشخص می‌کرد هر نوع کارگر به چه مقدار کالری نیاز دارد. در این‌جا دشمن چیزی نبود مگر ائتلاف انرژی، بی‌نظمی، هدردهی و نابسامانی. در ایالات متحده، تاریخ این اقتصاد سیاسی جدید در دهه‌ی ۱۸۸۰ آغاز شد. با هجوم به مشروب‌فروشی‌ها و بازسازی زندگی خانوادگی بر مبنای محور آن یعنی زن خانه‌دار تمام‌وقتی که همچون ابزاری علیه بی‌نظمی تصور می‌شد، ابزاری همیشه آماده برای احیای مجدد غذای مصرف‌شده، بدن‌های کثیف‌شده طی روز، و پیراهن‌هایی که بارهای بار دوخته و پاره شده‌اند.

در دوران ما، الگوی مسلط در خصوص بدن رایانه‌ها و رمزگان‌های ژنتیکی‌ای هستند که با ایجاد بدنی مادیت‌زدایی‌شده و ازهم‌گسیخته همچون مجموعه‌ای از سلول‌ها و ژن‌ها تصور می‌شود که هرکدام، بدون توجه به مابقی سلول‌ها و ژن‌ها و خیر کلی بدن، برنامه‌های خاص خود را پی می‌گیرند. کل نظریه‌ی «ژن خودخواه» از این قرار است: این ایده که بدن از سلول‌ها و ژن‌های فردگرایی ساخته شده است که همگی برنامه‌ی خودشان را دنبال می‌کنند، استعاره‌ای تمام‌عیار از برداشت نولیبرالی از زندگی که در آن سلطه‌ی بازار نه‌تنها علیه همبستگی گروهی، بلکه علیه همبستگی در خودمان می‌ایستد. به طور مداوم، بدن به قالب مجموعه‌ای از ژن‌های خودخواه متلاشی می‌شود که هر کدام بی‌توجه به منفعت دیگران برای رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کنند.

بدان اندازه‌ای که این دیدگاه را درونی می‌کنیم، عمیق‌ترین تجربه‌ی از خودبیگانگی را درونی می‌سازیم. زیرا نه تنها با جانور عظیمی که از دستورات ما اطاعت نمی‌کند، بلکه با انبوهی از دشمنان خرد روبرو می‌شویم که درست در بدن ما کاشته شده و آماده‌اند تا هر لحظه ما را مورد حمله قرار دهند. صنایع مختلف بر اساس ترس‌هایی بنا شده‌اند که از بطن این تصور از بدن برآمده‌اند و ما را در معرض نیروهایی قرار می‌دهند که بر آنها کنترلی نداریم. لاجرم اگر این دیدگاه را بپذیریم زندگی تلخ خواهد شد. در واقع بدن‌مان ما را می‌ترساند و ما به آن گوش نمی‌دهیم. ما نمی‌شنویم که چه می‌خواهد. اما به مدد تمام سلاح‌هایی که پزشکی می‌تواند عرضه کند به حمله به آن ملحق می‌شویم: پرتودرمانی، کولونوسکوپی، ماموگرافی، و همه‌ی سلاح‌های موجود در

در ستایش بدنی که می‌رقصد

نبردی [تمام‌عیار] علیه بدن. ما هم به جای بیرون کشیدن بدنمان از این خط آتش و نجات آن، به این نبرد می‌پیوندیم.

به این ترتیب، آماده‌ایم تا به پذیرش دنیایی تن دهیم که اعضای بدن را به کالاهایی برای بازار تبدیل می‌کند و این‌چنین بدنمان را به مثابه‌ی مخزن بیماری‌ها می‌نگریم: بدن به‌عنوان بلا، بدن به‌عنوان منبع بیماری‌های همه‌گیر، بدن فاقد عقلانیت. پس مبارزه‌ی ما باید با تصاحب مجدد بدن‌مان، ارزش‌گذاری و کشف مجدد ظرفیت آن برای مقاومت، گسترش و تجلیل از قدرتهای فردی و جمعی آن آغاز شود.

رقص در این تصاحب مجدد نقشی اساسی دارد. در اصل، عمل رقصیدن بازیابی و ابداع آن چیزی است که یک بدن می‌تواند انجام دهد: توانایی‌ها، زبان‌ها، و بیان‌هایی از تلاش‌های گونه‌ی زیستی ما. به باور من، رقصیدن فلسفه‌ای خاص خود دارد. زیرا رقص تقلیدی از فرایندهایی است که از طریق آنها با جهان و با بدن‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و بدان ترتیب خودمان و فضای اطرافمان را دگرگون می‌سازیم. از رقص می‌آموزیم که ماده‌ی عاجز، بی‌بصیرت و مکانیکی نیست، بلکه ضرباهنگ‌ها و زبان خاص خودش را دارد و امری خود - فعال و خودسامان‌بخش است. بدن‌های ما واجد عقلانیت‌های خاص خودش است که باید بیاموزیم و آنها را دوباره کشف و ابداع کنیم. باید به زبان آنها به عنوان راهی برای سلامتی و درمان خود گوش فرادهیم، همان‌گونه که باید به زبان و ضرباهنگ‌های جهان طبیعی به عنوان راهی برای سلامتی و درمان زمین گوش بسپاریم. از آنجاکه قدرت تأثیرپذیری و تأثیرگذاری، به حرکت در آمدن و حرکت دادن، ظرفیتی فناپذیر که تنها با مرگ از بین می‌رود، بدن را تشکیل می‌دهد، بدن واجد سیاستی درون‌ماندگار خودش است: توانایی دگرگون کردن خود و دیگران، و توانایی تغییر جهان.<sup>۳</sup>

مشخصات منبع:

Silvia Federici, 'In Praise of the Dancing Body', in *Beyond the Periphery of the Skin*, 2020, pp, 119-124.

- 
- <sup>۱</sup> سیلویا فدریچی، *کالیبان و ساحره: زنان، بدن و انباشت بدوی*، ترجمه‌ی مهدی صابری / نشر چشمه
- <sup>۲</sup> پلینزی: Polynesian، اهالی جزایر پلینزی در اقیانوسیه و هاوایی.
- <sup>۳</sup> جستار حاضر فصل ۱۰ از بخش چهارم کتاب *فراسوی کرانه‌های پوست: بازاندیشی، بازسازی و بازستانی بدن در سرمایه‌داری معاصر* (۲۰۲۰) است که مترجم در حال ترجمه‌ی آن است.